

نام:	احمد
لقب:	شاهچراغ، سیدالسادات
کنیه:	ابوعبدالله
پدر:	امام موسی کاظم علیه السلام
مادر:	امّ احمد
تاریخ ولادت:	نامشخص
تاریخ شهادت:	بین سال‌های 203 تا 218 هجری قمری
قاتل:	قتلغ خان (حاکم شیراز) به فرمان مأمون عباسی
محل دفن:	شیراز

ولادت

تاریخ دقیق تولد حضرت احمد بن موسی شاه چراغ سلام الله علیه مشخص نیست. اخیراً در شورای فرهنگ عمومی استان فارس نامگذاری یک روز به نام بزرگداشت آن حضرت مطرح شد و متولیان امر تصمیم گرفتند که روز تولد آن حضرت را به عنوان مراسم بزرگداشت انتخاب کنند. لذا برای مشخص شدن روز دقیق تولد، مورخان و محققان تحقیقات خود را آغاز کردند. اما پس از بررسی‌های به عمل آمده کارشناسان به این نتیجه رسیدند که روز تولد حضرت شاه چراغ بدرستی مشخص نیست و در این خصوص نقل‌های متفاوتی وجود دارد. از این رو تصمیم بر این شد که در دهه کرامت یعنی حدفاصل تولد حضرت معصومه سلام الله علیها و امام رضا علیه السلام یک روز به عنوان روز بزرگداشت حضرت احمد بن موسی «شاه چراغ» تعیین شود.

پدر و مادر

حضرت سید امیر احمد(ع) ملقب به شاه چراغ و سیدالسادات، فرزند بزرگوار امام موسی کاظم علیه السلام است.

مادر وی، مشهور به «ام احمد»، مادر بعضی از فرزندان حضرت موسی بن جعفر(ع) بوده است.

ایشان داناترین، پرهیزگارترین و گرامی ترین زنان در نزد آن حضرت بودند و حضرت اسرار خود را به وی می گفتند و امانتشان را نزد وی به ودیعه می گذاشتند.

بیعت با علی بن موسی الرضا علیه السلام

چون خبر شهادت حضرت موسی کاظم علیه السلام امام هفتم شیعیان در مدینه شایع شد، مردم به در خانه ام احمد، مادر حضرت شاه چراغ «احمد بن موسی» گرد آمده و حضرت سید میر احمد را با خود به مسجد بردند، زیرا از جلالت قدر و شخصیت بارز و اطلاع بر عبادات و طاعات و نشر شرایع و احکام و ظهور کرامات و بروز خوارق عادات که در آن جناب سراغ داشتند، گمان کردند که پس از وفات پدرش امام موسی بن جعفر علیه السلام امام بحق و خلیفه آن حضرت فرزندش «احمد» است.

به همیت جهت در امر امامت با حضرتش بیعت کردند و او نیز از مردم مدینه بیعت بگرفت، سپس بر منبر بالا رفت، خطبه ای در کمال فصاحت و بلاغت انشاء و قرائت فرمود، آنگاه تمامی حاضرین را مخاطب ساخته و خواست که غائبین را نیز آگاه سازند و فرمود: همچنان که اکنون تمامی شما در بیعت من هستید، من خود در بیعت برادرم علی بن موسی علیه السلام می باشم، بدانید بعد از پدرم برادرم «علی» امام و خلیفه ی بحق و ولی خداست. و از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم او، بر من و شما فرض و واجب است که امر آن بزرگوار را اطاعت کنیم و به هر چه امر فرماید گردن نهیم.

پس از آن شمه ای از فضایل و جلالت قدر برادرش علی علیه السلام را بیان فرمود، تا آنجا که همه حاضران گفته های آن بزرگوار را اطاعت کردند، ابتدا او بیعت را از مردم برداشت، سپس گروه حاضران در خدمت احمد به در خانه حضرت امام علی بن موسی علیه السلام آمده همگی با آن جناب بر امامت و وصایت و جانشینی امام موسی بن جعفر علیه السلام بیعت نمودند. و حضرت امام رضا علیه السلام درباره برادرش احمد دعا کرد و فرمود: همچنان که حق را پنهان و ضایع نگذاشتی، خداوند در دنیا و آخرت تو را ضایع نگذارد.

سفر به ایران

شیعیان و محبان اهل بیت علیهم السلام، پس از حضور با برکت امام هشتم علیه السلام در خراسان برای زیارت چهره تابناک امامت و ولایت از نقاط مختلف، به سوی ایران حرکت می کنند. حضرت احمد بن موسی(ع) نیز در همین سال ها(198-203 ه. ق) با جناب سید امیر محمد عابد و سید علاءالدین حسین(برادران ایشان) و جمع زیادی از برادرزادگان و محبان اهل بیت علیهم السلام، به قصد

زیارت حضرت رضا علیه السلام از مدینه حرکت می نمایند تا از طریق شیراز به طوس عزیمت کنند. در بین راه نیز عده کثیری از شیعیان به آنان ملحق می شوند. خبر حرکت چنین قافله بزرگی مأمون خلیفه عباسی را به وحشت انداخت.

سفر به شیراز

در زمانی که حضرت امام علی بن موسی (ع) با ولایتعهدی تحمیلی در «طوس خراسان» بودند، حضرت احمد بن موسی (س) به اتفاق جناب سید محمد عابد و جناب سید علاءالدین حسین برادران خود و جمعی دیگر از برادرزادگان و اقارب و دوستان، به قصد زیارت آن حضرت از حجاز به سمت خراسان حرکت نمود. در بین راه نیز جمع کثیری از شیعیان و علاقه مندان به خاندان رسالت، به سادات معظم ملحق و به اتفاق حرکت نمودند تا جایی که می نویسند: به نزدیک شیراز که رسیدند، تقریباً یک قافله پانزده هزار نفری از زنان و مردان تشکیل شده بود.

خبر حرکت این کاروان را به خلیفه وقت (مأمون) دادند. وی ترسید که اگر چنین جمعیتی از بنی هاشم و دوستان و فدائیان آن ها به طوس برسند، اسباب تزلزل مقام خلافت گردد. لذا امری ای صادر نمود به تمام حکام بلاد که در هر کجا قافله بنی هاشم رسیدند، مانع از حرکت شوید و آن ها را به سمت مدینه برگردانید. به هرکجا این حکم رسید قافله حرکت کرده بود مگر شیراز.

حاکم شیراز مردی به نام «قتلغ خان» بود. وی با چهل هزار لشکر جرّار، در «خان زنیان» در هشت فرسخی شیراز اردو زد و همین که قافله بنی هاشم رسیدند، پیغام داد که حسب الامر خلیفه، آقایان از همین جا باید برگردید. حضرت سید احمد (س) فرمود: «ما قصدی از این مسافرت نداریم، جز دیدار برادر بزرگوارمان». اما لشکر قتلغ خان راه را بستند و جنگ شدید خونینی شروع شد اما لشکر در اثر فشار و شجاعت بنی هاشم پراکنده شدند.

لشکر شکست خورده، تدبیری اندیشیدند. بالای بلندی ها فریاد زدند: «الان خبر رسید که ولیعهد (امام هشتم علیه السلام) وفات کرد»! این خبر مانند برق، ارکان وجود مردمان سست عنصر را تکان داد، از اطراف امام زادگان متفرق شدند. جناب سید احمد (س) شبانه با برادران و اقارب از بیراهه به شیراز رهسپار گردیدند و با لباس مبدل پراکنده شدند.

شهادت

حضرت احمد بن موسی (س) برای امان از گزند حکومت، به همراه برادر خود مخفیانه به شیراز رهسپار شد. سید احمد در شهر شیراز در منزل یکی از شیعیان در منطقه «سردزک» که مرقد ایشان در این منطقه واقع است، سکنی گزید و در خانه این شخص مخفی گشت و شب و روز را به عبادت می گذرانید.

«قتلغ خان» که جاسوسانی را برای شناسایی و دستگیر نمودن سادات که از مناطق خود فرار نموده بودند قرار داده بود، مکان ایشان را بعد از یک سال یافت و او و همراهانش را محاصره نمودند و نبردی بین آنها و مأموران حکومت در گرفت و سید احمد با شهادت و شجاعت هاشمی خود به دفاع از خود و همراهان خود پرداخت.

هنگامی که «قتلغ» دانست که از طریق ستیز مسلحانه، قدرت از میان بردن آنان را ندارد؛ از طریق خانه همسایه او شدند و از طریق شکافی که در خانه همسایه درست کردند وارد خانه ای که سید أحمد در آن پناه برده بود، شدند و زمانی که او برای استراحت و تجدید قوا، پس از نبردی طولانی به خانه رفته بود، هنگام خروج، با شمشیری بر سر او ضربه ای وارد کردند. سپس به دستور «قتلغ خان» خانه را بر روی آن بدن شریف خراب کردند و زیر آوار باقی گذاردند.

با توجه به تبلیغ گسترده حکومت و مأموران بر علیه تشیع و اهل بیت (ع) تعداد زیادی از مردم که از مخالفین تشیع بودند، حرمت بدن شریف نوه پیامبر را نگاه نداشتند و آن را در زیر آوار نگاه داشته و به خاک نسپردند.

مادر حضرت شاه چراغ، احمد بن موسی علیهما السلام، به «ام احمد» شهرت داشت. امام موسی بن جعفر علیهما السلام نیز در وصایا و سخنانش از او با همین لقب یاد نموده است.

احمد با برادرش امام رضا علیه السلام از دو مادر بودند. نام مادر گرامی امام رضا علیه السلام تکتیم بوده است. او زنی پارسا و مورد محبت اهل بیت و علاقه زیاد خاندان امام بود.

ام احمد سه فرزند پسر داشته است. احمد، محمد و حمزه. ام احمد از داناترین و باتقواترین زنان روزگار خویش شمرده می شد و امام کاظم علیه السلام او را بسیار دوست می داشت. پس از سفر هارون الرشید به مدینه و مشاهده نفوذ معنوی امام کاظم علیه السلام و ترس از فرو ریختن حکومت غاصبانه خویش، فرمان دستگیری امام را صادر کرد.

از آنجا که ام احمد در بین همسران آن حضرت نزد امام کاظم احترام و موقعیت ویژه ای داشت امام قبل از حرکت به بغداد، ودیعه های امامت (اشیاء موروثی از پیامبر) را به او سپرد و رازهای امامت را فقط به او بیان کرد. آنگاه حضرت امام کاظم علیه السلام را در پی فرمان هارون، در سال 971 ق به سوی بغداد بردند. ام احمد که مورد وثوق و اعتماد کامل امام بود، سال ها رازهای حضرت را مخفی داشت؛ تا آنگاه که متوجه شهادت امام کاظم علیه السلام گردید. امام در لحظه سفر به سوی بغداد، به ام احمد فرمود: «کل من جائک و طالب منک هذه الامانه فی ای وقت من الاوقات، فاعلمی بانی قد استشهدت و انه هو الخلیفه من بعدی و الامام المفترض الطاعه علیک و علی سائر الناس» (بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 84، ص 703) شخصی که به تو مراجعه کرد و این امانت را

خواست در هر زمانی که باشد، بدان که من شهید شده ام و آن شخص جانشین بعد از من و امام واجب الطاعه بر تو و دیگر مردمان است.

امام کاظم علیه السلام دوباره گرفتار زندان هارون شد که مرحله دوم مدت چهار سال به درازا کشید تا این که در سال 381 ق روز 52 رجب توسط سندی بن شاهک در زندان پس از تحمل سختی های فراوان به شهادت رسید. علی بن موسی اولین کسی بود که به شهادت پدر آگاهی یافت.

از دیگر فضایل ام احمد این بود که امام در مدت چهار سالی که در زندان بود، امام رضا علیه السلام را مامور کرد که شب ها در خانه ام احمد بخوابد. شیخ کلینی به سند خود از خدمتکار خانه امام موسی بن جعفر علیهما السلام نقل می کند که آنگاه که «ابو ابراهیم، موسی بن جعفر را به سوی بغداد می بردند، آن حضرت به فرزندش، امام رضا علیه السلام دستور داد تا شب ها در منزل آن حضرت بخوابد.» مسافر می گوید ما هر شب بستر امام رضا علیه السلام را در دهلیز خانه می انداختیم و آن حضرت بعد از صرف شام در آنجا می خوابید و صبح به خانه خویش می رفت. یک شب که بستر حضرت را انداخته بودیم حضرت نیامد. اهل خانه نگران و هراسان شدند و ما نیز از نیامدن آن حضرت سخت پریشان شدیم. وقتی روز شد، آن حضرت به منزل آمد و فرمود: «هر آنچه پدر به تو سپرده بیاور.» ام احمد بی درنگ فریادی کشید و سیلی بر رخسارش زد و گریانش را درید و گفت: به خدا مولایم وفات کرد. حضرت رضا علیه السلام مانع گریه و زاری او شد و فرمود: مبدا سخنی بگویی و آن را اظهار کنی تا خبر شهادت پدرم به حاکم مدینه برسد. آنگاه ام احمد زنبیلی را با دو یا چهار هزار دینار نزد ایشان آورد و به امام رضا علیه السلام تحویل داد.

ام احمد که برگزیده و محرم راز امام هفتم بود خود این گونه ماجرای فوق را بیان می کند: آن حضرت روزی محرمانه به من فرمود: این امانت را نزد خود حفظ کن. کسی را از آن آگاه نساز تا مرگ من فرا رسد. چون من درگذشتم، هر کس از فرزندان من نزد تو آمد و آن را مطالبه کرد، به او تحویل بده و بدان که من از دنیا رفته ام. اکنون به خدا نشانه ای که آقایم فرموده بود ظاهر شد. امام رضا علیه السلام آن امانت را گرفته و همه را دستور به خودداری داد تا این که درگذشت امام هفتم به مدینه رسید... روزها شمردیم و حساب کردیم معلوم شد که همان وقتی که امام رضا علیه السلام برای خوابیدن نیامد آن حضرت به شهادت رسیده بود. (الکافی، ج 2) پس از شهادت امام هفتم علیه السلام، اولین کسی که با وی بیعت نمود، ام احمد بود. مردم مدینه نیز برای عرض تسلیت به خانه ام احمد مراجعه می کردند و این همه دلایلی آشکار بر شخصیت والای این بانو است.

بقعه مادر حضرت شاه چراغ در خیابان فرهنگ شیراز، کوچه مسجد باقرآباد قرار دارد و مقبره این بزرگوار برخلاف شکوه صحن و بارگاه احمد بن موسی شاه چراغ در اتفاقی بسیار کوچک و محقر واقع شده است. روز زیارتی «ام احمد»، روزهای سه شنبه است.

علت نامگذاری امامزاده احمد بن موسی(ع) به شاهچراغ و تعداد فرزندان او

قبل از آنکه علت نامگذاری این امامزاده واجب التعظیم را به شاهچراغ بیان نمائیم لازم دیده شد تا پاره ای از فضائل اخلاقی این بزرگوار را بررسی کرده تا بهتر نسبت به حضرتش شناخت داشته باشیم(277).

بنا به نقل شیخ مفید(ره) در کتاب(ارشاد)(278)، احمد بن موسی(ع) مردی فاضل و با ورع و محدث و کریم النفس و جلیل القدر بوده و امام کاظم(ع) او را بر دیگر فرزندان مقدم میداشت و بعد از حضرت رضا(ع) عزیزترین فرزندانش بود، و مزرعه خود را که به نام(یسیریه)(279) معروف بود بوی بخشید.

و در کتاب"بدایع الانوار" از"لب الانساب" نقل شده که جناب احمد بن موسی(ع) هزار قرآن بخط خود تحریر نموده و با پول آن غلام می خرید و بعد آنها را آزاد می نمود(280).

اسماعیل بن موسی(ع) برادر احمد(ع) می گوید: وقتی پدرم با فرزندانش به مزرعه خود در حوالی مدینه میرفت بیست نفر از خدم و حشم پدرم با احمد بودند، هرگاه احمد بر می خواست آنها هم بپا می خاستند و هر وقت احمد می نشست آنها هم می نشستند، و پدرم پیوسته به او نظر عنایت و مرحمت داشت و از او غافل نمی شد و همچنین در دید ما برادران محترم بود تا پیر شد(281).

زمانیکه خبر شهادت موسی بن جعفر(ع) در مدینه منتشر شد، مردم مدینه جلو خانه ام احمد گرد آمدند، احمد بن موسی(ع) از خانه بیرون آمد و با جمعیت بطرف مسجد رسول خدا(ص) حرکت کردند. چون احمد صاحب جلالت و عظمت خاصی بود و مخصوصا در عبادت ساعی و در ترویج دین کوشا بود مردم تصور کردند که او امام و جانشین پدر خود است و با او بیعت کردند، پس از آنکه حاضر با احمد بیعت نمودند وی بالای منبر رفت و سخنرانی بسیار جالبی ایراد کرد و فرمود:

"ایها الناس کما انکم جمیعا فی بیعتی فانی فی بیعه اخی علی الرضا(ع) واعلموا انه الامام والخلیفه من بعد ابی وهو ولی الله والحجته والفرض علی وعلیکم من الله ورسوله، طاعته واجب بکل ما یأمرنا".

"ای مردم، همانطوریکه شما در بیعت من هستید من نیز در بیعت برادرم علی الرضا(ع) هستم، پس بدانید که او است امام و خلیفه و حجت بعد از پدرم و او است ولی خدا و حجتش از ناحیه خدا و رسولش، بر من و بر همه شما اطاعتش واجب است و هر چه ما را فرمان دهد باید پذیرا باشیم و اطاعت نمائیم".

حضار، سخنان احمد را پذیرفتند و احمد در جلو جمعیت پشت سر او از مسجد خارج و روانه خانه امام هشتم(ع) شدند و در خانه امام رضا(ع) با حضرتش تجدید بیعت نمودند و امام(ع) از احمد تقدیر کرد و برایش دعا فرمود، و احمد همواره در خدمت امام رضا(ع) بود تا آنکه مأمون حضرت را به خراسان طلبید و ولایتعهدی را بعهده اش گذاشت(282)

احمد بن موسی(ع) در حجاز به سیدالسادات و در ایران به شاه چراغ معروف می باشد، اما علت نامگذاری آن به سیدالسادات به جهت عبادت و جلالت و وثاقتش بوده ولی چه علتی باعث گشته که او را به شاه چراغ گفته اند را در عبارات ذیل بررسی می کنیم.

مرحوم علامه مجلسی در بحار آورده است که احمد بن موسی(ع) تصمیم گرفت در خراسان خدمت حضرت رضا(ع) برسد، سادات و بنی هاشم که از تصمیم وی آگاهی یافتند گروه زیادی همراه او حرکت کردند و ظاهراً از طریق عراق و بصره بطرف شیراز رفتند.

مأمون که از حرکت سادات با خبر شده بود به هراس افتاد و به تمام حکام و استانداران مسیر خراسان نوشت که از آمدن سادات جلوگیری کنند.

هنگامیکه خبر ورود ایشان به سرزمین فارس، به گوش(قتلغ خان) استاندار شیراز رسید سپاهی ترتیب داده و برای نبرد با احمد بن موسی(ع) به خارج از شیرازی گسیل و آمده نبرد شد.

سپاه قتلغ خان در هشت فرسخی شیراز و نقطه ای به نام(خان زینان) با احمد بن موسی(ع) و همراهانش مواجه گردید و جنگ سختی روی داد.

در گرما گرم نبرد، یکی از نظامیان قتلغ خان فریاد بر آورد،(اگر شما به قصد دیدار حضرت رضا(ع) به این سفر و این سرزمین آمده اید، او دیگر در میان ما نیست، او در گذشته است).

پس از انتشار خبر شهادت امام رضا(ع) غالب همراهِ احمد بن موسی(ع) پراکنده شدند و تنها تعدادی از برادران و اقوام نزدیکش از او جدا نشده و تا آخر مقاومت کردند.

نظر به اینکه دیگر امکان بازگشت به حجاز نبود، ناگزیر راه شیراز را در پیش گرفت، سپاه دشمن او را دنبال کردند، و در نقطه ای که قبر شریفش الآن هست، او را به شهادت رسانیدند(283).

پیکریاک و مطهر حضرت احمد بن موسی(ع)، فرزند بلافضل امام کاظم(ع) مشهور به(شاه چراغ) در شیراز بعد از 450 سال تر و تازه پدیدار گشت و به این وسیله محل قبرش شریفش مشخص گردید، چون در دوره سلاطین دیالمه که تا حدی طرفداران اهل بیت عصمت و طهارت(ع) از حالت تقیه بیرون آمده بودند صلحاء و عباد شیراز در مقام یافتن مرقد مطهر آن شاهزاده عظیم الشان بر آمدند.

در زمانیکه مشغول تجسس و تفحص مرقد منور آنشاهزاده والاتباع بودند پیرزن صالحه ای نزد عضدالدوله دیلمی سلطان فارس آمد و عرض کرد در حوالی منزل من تپه ای است که در روی آن نیمه شبهای چراغی روشن میشود که مانند مشعل پرنوری می درخشد و همینکه بمحل روشنائی میروم چیزی دیده نمی شود شاه از رجال و درباریان خود و بعضی از علماء و شیوخ شیراز در این باب تحقیقاتی بعمل آورد و چیزی دستگیرش نشد و گفتند که چون گوینده پیر زن فقیری است شاید در نظر گرفته که بدین وسیله استفاده بنماید.

شاه متقاعد نشد و فرمود که من از بیانات این زن بوی حقیقت میشنوم و تصمیم اتخاذ کرد که خود شخصا به این قضیه رسیدگی کند تا صحت و سقم مطلب را کشف نماید لذا شبانگاه به منزل آن پیرزن رفته و در آنجا استراحت می کند.

عضدالدوله مقارن نیمه شب بخواب رفت و آنزن صالحه مترصد روشن شدن چراغ گردید همینکه بطریق شبهای گذشته نور چراغ ظاهر شد ببالین شاه دوید و سه مرتبه عرض کرد: شاه - چراغ - شاه چراغ - شاه چراغ یعنی ای شاه چراغ روشن و هویدا شده است. عضدالدوله از خواب جسته و صدوق اظهارات آن زن صالحه را مشاهده نمود و برخاست بمحل چراغ دوید و با کمال تعجب دید که روشنائی بکلی محو گردید و با ترک آن نقطه باز چراغ روشن گردید، هفت مرتبه روشن شدن چراغ و رفتن شاه بدان نقطه تکرار شد، تا اینکه مقارن طلوع صبح صادق دیگر چراغی دیده نشد.

پادشاه محل را علامت گذارده و روز بعد دستور داد که تپه را بشکافند تا از آن سر مکتوم پرده برداشته شود و در نتیجه سرداب عظیمی گردید که جسدی درروی تختی درداخل آن گذارده شده بود و هیچکس جرئت وارد شدن سرداب و بررسی امر را نداشت.

شاه تحقیق امر را از شیخ عقیف الدین که مردی زاهد و عابد و تارک دنیا بود را خواستار شده زاهد نامبرده آن شب را در عالم رؤیا دیده بود که بزیارت حضرت امامزاده احمد بن موسی (ع) موفق شده است و لذا حتم کرد که سرداب کشف شده مرقد مطهر آن امامزاده است لذا وضوء گرفت و لباسهای پاکیزه پوشید و وارد سرداب شد و از لوحی که در نزد جسد بود و انگشتر آن حضرت که بر روی آن حک شده بود: "العه لله، احمد بن موسی" معلوم گردید که مشاهدات او در خواب از رؤیاهای صادقه بوده است.

عضدالدوله از این موفقیت فوق العاده، مسرور گردید و امر نمود که آن روز را تعطیل عمومی نموده، و برای این موفقیت جشن عظیمی برپا نمود و تا سه روز تقاره خانه سلطنتی را نواختند و اولین بارگاه احمد بن موسی (ع) بدست این سلطان براهنمائی شیخ عقیف الدین برپا گردید و حرم این امامزاده به (شاه چراغ) مشهور گشت (284).

اما در چند کتب دیگر (285) پیدا شدن قبر شریف را به دست مقرب الدین مسعود بن بدر متوفای 665 هـ. ق در هالیکه پیکر غرقه بخون شاه چراغ در محل فعلی اش بود را نسبت داده اند که باید گفت، شاید داستان فوق بعد از ویرانی حمله سپاه مغول باشد چرا که

در این حمله قتل و غارت و ویرانی به اوج خود رسیده بود خصوصا در سپاه مغول چندین از مخالفین به چشم می خورد و احتمال قوی نسبت به تخریب بقعه شاه چراغ از تشویق و تحریک همین اشخاص صورت گرفته است. اما در مورد تعداد فرزندان شاهچراغ به اتفاق علماء انساب و رجال و مورخین آن حضرت فرزند مذکور نداشتند و برای وی چند دختر نام برده اند.

مؤلف کتاب (الشجره المبارکه) (286) در کتاب خود می نویسد:

"وأما الذين اتفقوا على أنهم ما عقبوا فهم عشرة: أحمد، و جعفر الأكبر، و داود، و محمد، و سليمان، و يحيى، والفضل، وعلي، وعبدالرحمن، والقاسم".

یعنی از فرزندان امام موسی کاظم (ع) که علماء انساب اتفاق بر عدم نسل آنها نظر داده اند، ده تن که یکی از آنها جناب احمد بن موسی (ع) می باشد، اما سؤالی اینجاست که چگونه برای جناب امامزاده احمد (ع) فرزندی بنام ابراهیم در این شهر بنا به قول صاحب تاریخ قم وارد شده و بقعه ای هم دارا می باشد، لذا بجهت اینکه مشکل حاصله بطریقی حل گردد، باید گفت که شاهزاده ابراهیم تنها فرزند ذکور احمد بن موسی (ع) را بلا نسل تصور نموده اند که در جای خود صحیح می باشد.

و از طرفی نظر حضرت آیه الله العظمی علامه علم رجال آقا سید موسی زنجانی حفظه الله چنین است که برای جناب احمد بن موسی (ع) دو فرزند ذکور بوده و اعقابی از آنها موجود می باشند، که متأسفانه علماء انساب خصوصا از قرن پنج به بعد، نوعا از ذکر آن غافل بوده اند.

بهر حال، در اینکه جناب ابوالقاسم ابراهیم بن احمد بن موسی (ع) در چه روز و سالی وفات یافته، مؤلف کتاب تاریخ قدیم قم تعرض آن نشده و هیچ مدرکی هم بر تاریخ تولد و وفات و یا شهادت وی در دست نیست.

هجرت و شهادت حضرت احمد بن موسی شاهچراغ

ارسال توسط در تاریخ 27 اردیبهشت 1393 Article Rating00:00

(گروه: دفاتر زیارتی، عمره مفرده، عتبات عالیات، حج تمتع)

هجرت و شهادت حضرت احمد بن موسی شاهچراغ

«امامزاده سید احمد بن موسی» که به شاه چراغ مشهور است برادر «امام علی بن موسی الرضا (ع)» و یکی از پرهیزگارترین و با تقواترین فرزندان «امام کاظم علیه السلام» بود؛ آنگونه که در حیات خود، هزار برده خرید و آنان را در راه خداوند آزاد نمود. آنچه در پی می‌آید گزارش مختصری است از هجرت، شهادت و بارگاه آن حضرت در شهر شیراز ...

هجرت و شهادت حضرت احمد بن موسی شاهچراغ س

هجرت و شهادت حضرت احمد بن موسی شاهچراغ س

حکایات و قصه های اسلامی - هجرت و شهادت حضرت احمد بن موسی شاهچراغ س

میلاد

تاریخ دقیق تولد حضرت احمد بن موسی شاهچراغ (س) مشخص نیست. دو سال پیش، در شورای فرهنگ عمومی استان فارس نامگذاری یک روز به نام بزرگداشت آن حضرت مطرح شد و متولیان امر تصمیم گرفتند که روز تولد آن حضرت را به عنوان مراسم بزرگداشت انتخاب کنند. لذا برای مشخص شدن روز دقیق تولد، مورخان و محققان تحقیقات خود را آغاز کردند.

اما پس از بررسی‌های به عمل آمده کارشناسان به این نتیجه رسیدند که روز تولد حضرت شاهچراغ (س) بدرستی مشخص نیست و در این خصوص نقلهای متفاوتی وجود دارد. از این رو تصمیم بر این شد که در دهه کرامت - یعنی حدفاصل تولد حضرت معصومه (س) و امام رضا (ع) - یک روز به عنوان روز بزرگداشت حضرت احمد بن موسی "شاهچراغ" (س) تعیین شود.

یافتن بدن شریف

در اوایل قرن هفتم، شیراز تحت سلطه «أبوبکر بن سعد مظفر الدین» قرار گرفت. وی انسانی مؤمن بود که به نشر دین اسلام علاقه داشت و به علما و دانشمندان احترام می‌گذاشت و سادات را دوست می‌داشت. برخی از وزراء و مأموران دولتی او نیز اینچنین بودند. از جمله آنان «امیر مسعود بن بدرالدین» بود که انسانی بخشنده و به فکر آبادانی سرزمین‌ها و بهبود وضع مردم بود. وی به زیبایی و نظافت شهر شیراز که پایتخت حکومت به شمار می‌رفت، همت گمارد و بنایای ویران و خرابه‌های آن را آباد نمود.

او علاوه بر دستور آبادانی شهر شیراز، دستور داد محلی که سید احمد در آن به شهادت رسیده بود را آباد کنند. در هنگام اعمار بنا و خالی نمودن آوارها، کارگران به بدن تازه جوانی بلند قامت با سیمایی زیبا رسیدند که به علت ضربه شمشیری در سرش کشته شده بود. کارگران او را از خاک خارج نمودند و امیر مسعود را مطلع ساختند. او به همراه برخی از افراد معتمدش به آن محل آمد و تحقیقات خود را برای کشف هویت صاحب بدن آغاز کرد. پس از کنکاش بسیار، وجود دلائلی نظیر انگشتی که روی آن نوشته شده بود: «

العزة لله ، أحمد بن موسی» و نیز با توجه به وقایع تاریخی که نقل شده بود ، بر آنان ثابت شد که این بدن متعلق به جناب أحمد بن موسی است.

و هنگامی که مردم شیراز بدن شریف را دیدند که پس از چند صد سال از شهادت ایشان، هنوز تازه و دست نخورده است، دانستند که صاحب این بدن از اولیاء الله است. در نتیجه به حقانیت تشیع یقین پیدا کردند و بسیاری از آنان به مذهب تشیع روی آوردند.

سپس مسعود بن بدر الدین دستور داد در همان جا که بدن ایشان را آنجا یافته بودند بر بدن شریف نماز بخوانند و همان جابا احترام و تجلیل در حضور علماء و بزرگان شیراز به خاک بسپارند و بر روی آن بنایی وسیع و زیبا بسازند تا زائران و عابران آن مزار را زیارت نمایند. این بنا تا سال 658 ه ق فوت ملک مظفر الدین پا بر جا ماند.

چرا "شاهچراغ" ؟

درباره پیدا شدن مدفن حضرت احمد بن موسی (س) حکایت دیگری نیز نقل شده است که توجه به آن دلیل نامیده شدن آن حضرت به "شاهچراغ" را نیز روشن می کند:

تا زمان «امیر عضدالدوله دیلمی» کسی از مدفن حضرت احمد ابن موسی (ع) اطلاعی نداشت و آنچه روی قبر را پوشانده بود تل گلی بیش به نظر نمی رسید که در اطراف آن، خانه های متعدد ساخته شده بود. از جمله پیرزنی در پایین آن تل، خانه ای گلی داشت و در هر شب جمعه، ثلث آخر شب می دید چراغی در نهایت روشنایی در بالای تل خاک می درخشد و تا طلوع صبح روشن است، چند شب جمعه مراقب می بود، روشنایی چراغ به همین کیفیت ادامه داشت با خود اندیشید شاید در این مکان، مقبره یکی از امامزادگان یا اولیاء الله باشد، بهتر آن است که امیر عضدالدوله را بر این امر آگاه نمایم.

هنگام روز پیرزن به همین قصد به سرای امیر عضدالدوله دیلمی رفت و کیفیت آنچه را دیده بود به عرض رسانید. امیر و حاضرین از بیانش در تعجب شدند. درباریان که این موضوع را باور نکرده بودند، هر کدام به سلیقه خود چیزی بیان کردند. اما امیر که مردی روشن ضمیر بود گفت: «اولین شب جمعه شخصاً به خانه پیرزن می روم تا از موضوع آگاه شوم».

چون شب جمعه فرا رسید شاه به خانه پیرزن آمده و دور از خدم و حشم آنجا خوابید و پیرزن را فرمود هر وقت چراغ روشن گردید مرا بیدار کن. چون ثلث آخر شب شد پیرزن بر حسب معمول روشنایی پرنوری قوی تر از دیگر شب های جمعه مشاهده کرد و از شدت شغفی که به وی دست داده بود بر بالین امیر عضدالدوله آمده و بی اختیار سه مرتبه فریاد زد: «شاه! چراغ».

امیر بیدار شد و ناگهانی از خواب پریده و چشمش را متوجه سمتی نمود که پیرزن چراغ را به او نشان می داد و چون علنا و آشکارا چشمش نور چراغ را دید در شگفتی عجیب بماند و چون رو به سمت چراغ بر بالای تل برآمد اثری از چراغ ندید و چون به پایین آمد باز نور چراغ با روشنایی زیاد خود نمایی می کرد، خلاصه اینکه امیر شخصی را جهت کاوش در آن منطقه مامور می کند و..... مقبره فرزند ارشد موسی بن جعفر(ع) حضرت شاهچراغ پیدا می گردد و به دستور امیر بر بالای آن جایگاهی ساخته می شود که تا امروز زیارتگاه عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت است.

توسعه بارگاه

در سال 745 هجری قمری، زمانی که شیراز به دست ملک اسحاق بن محمود رسید و وارد آن شد، مادر او «تاشی خاتون» که زنی صالح و پاک دامن بود، پس از تشرف به مرقد شریف دستور داد مرقد سید احمد را ترمیم نمایند و گنبدی بزرگ و زیبا بر روی مرقد ایشان بنا نمایند.

این بانوی نیکوکار، اقدام به بهسازی بارگاه کرد و در عرض ۵ سال از سال ۷۴۵ تا ۷۵۰ (ه.ق) آرامگاهی وسیع و گنبدی بلند بر آن ساخت. همچنین در جنب آرامگاه، مدرسه ای وسیع بنا کرد. او همچنین تعداد زیادی از مغازه های بازار نزدیک حرم و ملک "میمند فارس" را وقف بر این آستان مقدس کرد.

ابن بطوطه جهانگرد مراکشی که در سال ۷۴۸ (ه.ق) برای بار دوم به شیراز سفر کرده، در سفرنامه خود درباره اقدامات ملکه تاشی خاتون و توصیف آرامگاه، چنین نوشته است: "این آرامگاه در نظر شیرازی ها احترام تمام دارد و مردم برای تبرک و توسل به زیارتش می روند. تاشی خاتون، مادر شاه ابواسحاق، در جوار این بقعه بزرگ، مدرسه و زاویه ای ساخته است که در آن به اطعام مسافران می پردازند و عده ای از قاریان پیوسته بر سر تربت امام زاده، قرآن می خوانند شب های دوشنبه، خاتون به زیارت آرامگاه می آید و در آن شب قضا و فقها و سادات شیراز نیز حاضر می شوند. این جمعیت در بقعه جمعه می شوند و با آهنگ خوش به قرائت قرآن مشغول می شوند. خوراک و میوه به مردم داده می شود و پس از صرف طعام، واعظ، بالای منبر می رود و تمام این کارها در بین نماز عصر و شام انجام می گیرد".

پس از انقلاب

از نخستین سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، اقدامات زیادی در توسعه این بارگاه قدسی صورت گرفته است؛ از جمله:

- توسعه مجموعه فرهنگی مذهبی حرم در زمینی به مساحت ۱۰۰ هزار متر مربع.

- ایجاد ۱۶۲ حجره در دور تا دور حیاط در دو طبقه که پیشانی و تاق نمای این حجره‌ها تماماً کاشی کاری شده است.

- نصب سنگ مرمر در کف حرم و دیوارهای اطراف.

- سنگ فرش کردن حیاط وسیع آرامگاه.

- ساخت سر در جنوبی که اسکلت این در، بتون آرمه است و قسمتی از وصیتنامه امام(ره) بر روی کاشی معرق به خط نستعلیق زینت بخش فضای درونی آن است. دو لنگه در ورودی آن از چوب ساج تهیه شده و به وسیله ورق و قبه‌های هشت پر برنزی آراسته شده است.

- در غرب حرم، سالی زیبا ساخته شده که کف آن و دیوارهای اطراف تا ارتفاع ۱.۵ متر سنگ مرمر شده و اسامی الهی با خط زیبا و به رنگ طلایی بر سطح آن نوشته شده اتس. پنجره‌های مشبک چوبی و شیشه‌های رنگی در شکل مختلف، زیبایی آن را دوچندان کرده است. آینه کاری و گچ بری آن به سبک سنتی انجام گرفته است.

- ساخت گلدسته جنوبی، این گلدسته شبیه و قرینه گلدسته شمالی است. کاشی کاری آن دارای رنگ طبیعی است. اگر چه بدنه آن و نوشته هایش شبیه گلدسته شمالی است اما سطح گلدسته شمالی به نام های خداوند مزین شده و حال آن که بر بدنه این گلدسته، نام های امامان و لقب های آنها با هنرمندی خاصی نوشته شده است.

- در سقف ایوان، چوب ساج به کار رفته و اسامی الهی و ائمه اطهار با چوب نارچ و افرا بر آن نوشته شده است.

- حوض بزرگی در میان حیاط با الهام از سبک مذهبی ساخته شده است. سنگ های بزرگ این حوض از جنس چینی است و از معادن نی ریز فارس تهیه شده است.

- در دور تا دور آرامگاه، خارج از محوطه، بازارهایی دوطبقه ساخته شده اند. ساختمان این بازارها اگر چه با مصالح نوین ساخته شده، اما در ساخت آن، شیوه سنتی و معماری اصیل ایرانی محفوظ مانده است

چرا احمدبن موسی (ع)، شاهچراغ نامیده می‌شود؟/ ماجرای ورود شاهچراغ به شیراز و کشته شدن به دست نیروهای مأمون

وقتی امام رضا (ع) در خراسان سکونت داشتند حضرت شاهچراغ به همراه برادران و جمعی دیگر از نزدیکان خود به قصد زیارت امام از حجاز به سمت خراسان حرکت کردند.

به گزارش خبرنگار حوزه دین و اندیشه «خبرگزاری دانشجو»؛ دهه اول ماه ذی‌القعدة در تقویم رسمی ایران «دهه کرامت» نام گرفته است. این دهه با ولادت حضرت معصومه (س) آغاز می‌شود و با ولادت امام رضا (ع) پایان می‌یابد. در این بین، روز ششم ذی‌القعدة روز بزرگداشت حضرت احمد بن موسی (شاهچراغ) نام گرفته است. در این گزارش نگاهی داریم به به گوشه‌هایی از زندگی حضرت شاهچراغ.

وقتی امام رضا (ع) در خراسان سکونت داشتند حضرت شاهچراغ به همراه برادران خود «سید محمد عابد» و «سید علاءالدین حسین» و جمعی دیگر از برادرزادگان و نزدیکان خود به قصد زیارت امام از حجاز به سمت خراسان حرکت کردند. در بین راه هم جمع زیادی از شیعیان و علاقه‌مندان به آنها ملحق شدند تا جایی که می‌نویسند: «به نزدیک شیراز که رسیدند، تقریباً یک قافله پانزده هزار نفری از زنان و مردان تشکیل شده بود».

هنگامی که خبر حرکت این کاروان را به مأمون دادند او ترسید که اگر این جمعیت که متشکل از بنی‌هاشم و دوستان آنها بود به طوس برسند موجب تزلزل مقام خلافت او شوند. به همین دلیل به حکام تمام بلاد دستور داد که این کاروان به هر جا رسید مانع حرکت آنها شوند و آنها را به مدینه برگردانند.

حاکم شیراز مردی به نام «قتلغ خان» بود. او با چهل هزار نفر از لشکریان خود در "خان زنیان" در هشت فرسخی شیراز اردو زد و همین که قافله بنی‌هاشم رسیدند، پیغام داد که بنابر دستور خلیفه، باید از همین جا برگردید.

سید احمد فرمود: «ما قصدی از این مسافرت نداریم، جز دیدار برادر بزرگوارمان». اما لشکر قتلغ خان راه را بستند و جنگ شدیدی شروع شد اما لشکر در اثر شجاعت بنی‌هاشم پراکنده شدند.

قتلغ خان تدبیری اندیشید و دستور داد تا بالای بلندی‌ها فریاد بزنند: «الان خبر رسید که ولیعهد [امام هشتم علیه السلام] وفات کرد!» این شایعه باعث شد افراد سست‌عنصری که در کاروان حضور داشتند از اطراف امامزادگان پراکنده شوند. سید احمد نیز شبانه با همراهان خود از بیراهه به شیراز رفتند و با لباس مبدل در شهر پراکنده شدند.

سید احمد در شهر شیراز در منزل یکی از شیعیان در منطقه «سردزک» که مرقد ایشان در این منطقه واقع است، مخفی شد و شب و روز را به عبادت می‌گذراند.

قتلغ خان که جاسوسانی را برای شناسایی و دستگیر کردن سادات قرار داده بود، مکان ایشان را بعد از یک سال پیدا کرد و او و همراهانش را محاصره کرد. به این ترتیب، نبردی بین آنها و مأموران حکومت در گرفت و سید احمد با شجاعت از خود و همراهانش دفاع کرد.

قتلغ خان وقتی فهمید نمی‌تواند از طریق جنگ مسلحانه سید احمد را از بین ببرد دستور داد از شکافی که در خانه همسایه وجود داشت وارد خانه‌ای که سید احمد به آنجا پناه برده بود، شدند و زمانی که او برای تجدید قوا پس از جنگ به خانه رفته بود با شمشیر ضربه‌ای به سر او وارد کردند و او را به شهادت رساندند. سپس به دستور قتلغ خان خانه را بر روی بدن آن بزرگوار خراب کردند و زیر آوار باقی گذاشتند.

با توجه به تبلیغات گسترده حکومت علیه تشیع و اهل بیت (ع) تعداد زیادی از مردم که از مخالفین تشیع بودند، حرمت بدن شریف نوه پیامبر را نگاه نداشتند و آن را در زیر آوار نگاه داشته و به خاک نسپردند.

در اوایل قرن هفتم، شیراز تحت سلطه «ابوبکر بن سعد مظفر الدین» قرار گرفت. او انسان مؤمنی بود که به نشر دین اسلام علاقه داشت و به علما و مومنان احترام می‌گذاشت و سادات را دوست داشت. به همین دلیل دستور داد دستور داد محلی که سید احمد در آن به شهادت رسیده بود را آباد کنند.

در هنگام خالی کردن آوارها، کارگران به بدن تازه جوانی بلندقد و زیبا روبرو شدند که به علت ضربه شمشیری در سرش کشته شده بود. کارگران او را از خاک خارج و حاکم شیراز را از این مساله مطلع کردند. پس از تحقیقات بسیار، با توجه به وجود نشانه‌هایی مانند انگشتی که روی آن نوشته شده بود: «العزة لله، أحمد بن موسى» و همچنین وقایع تاریخی که نقل شده بود، ثابت شد که این بدن احمد بن موسی است.

هنگامی که مردم شیراز بدن حضرت را دیدند که چهل سال پس از شهادت ایشان، از زیر آوار خارج شد در حالی که هنوز تازه و دست نخورده بود، دانستند که صاحب این بدن از اولیاء الله است و به حقانیت تشیع یقین آوردند و بسیاری از مردم شیراز شیعه شدند.

سپس دستور داده شد در همان جا که بدن ایشان را یافته بودند بر بدنشان نماز بخوانند و همان جا با احترام و تجلیل در حضور علماء و بزرگان شیراز به خاک سپارند و بر روی آن بنایی وسیع و زیبا بسازند تا زائران و عابران آن مزار را زیارت کنند.

درباره پیدا شدن مدفن حضرت احمد بن موسی (س) حکایت دیگری هم نقل شده که توجه به آن دلیل نامیده شدن آن حضرت به "شاهچراغ" را نیز روشن می‌کند. تا زمان «امیر عضدالدوله دیلمی» کسی از مدفن حضرت احمد ابن موسی (ع) اطلاعی نداشت و آنچه روی قبر را پوشانده بود تل گلی بود که در اطراف آن خانه‌های متعدد ساخته شده بود.

پیرزنی در پایین آن تل، خانه‌ای گلی داشت و در هر شب جمعه، ثلث آخر شب می‌دید چراغی در نهایت روشنایی در بالای تل خاک می‌درخشد و تا طلوع صبح روشن است. پیرزن که فکر می‌کرد شاید در این مکان مقبره یکی از امامزادگان یا اولیای خدا باشد تصمیم گرفت امیر عضدالدوله را از این مساله آگاه کند.

هنگامی که امیر از این موضوع اطلاع پیدا کرد به تنهایی و بدون خدم و حشم شب جمعه به خانه پیرزن رفت و در آنجا خوابید. وقتی چون ثلث آخر شب شد پیرزن طبق معمول روشنائی پرنوری قوی تر از شب‌های جمعه دیگر دید و با شادی بر بالین امیر عضدالدوله آمده و بی اختیار سه مرتبه فریاد زد: «شاه! چراغ».

امیر بیدار شد و نور چراغ را دید. پس از آن شخصی را مأمور کرد تا مقبره حضرت احمد بن موسی را پیدا کردند و بر آن مقبره جایگاهی ساختند که زیارتگاه محبان اهل بیت شد.

چرا به امام زاده شاهچراغ در شیراز، شاهچراغ می گویند؟

احمد بن موسی بن جعفر(ع)، از فرزندان امام موسی کاظم(ع) معروف به "سید السادات" و "شاه چراغ" است. وی از شخصیت‌های عالی مقام و جلیل القدر و پرهیزکار بود.

به گزارش خبرنگار معارف باشگاه خبرنگاران؛

احمد بن موسی بن جعفر(ع)، از فرزندان امام موسی کاظم(ع) معروف به "سید السادات" و "شاه چراغ" است. وی از شخصیت‌های عالی مقام و جلیل القدر و پرهیزکار بود.

آگاهی درباره زندگی وی بسیار اندک و برخی از مقاطع زندگی او مبهم و در منابع جز به بعضی از قسمت‌های زندگی او پرداخته نشده است.

در خصوص رابطه احمد با پدرش این اندازه آورده‌اند که امام کاظم(ع) او را دوست داشت و ملکی از خود را بدو بخشید و او را به بخشنده‌گی و دلیری ستود.

مورخان گزارش داده‌اند که پس از شهادت امام کاظم(ع)، مردم مدینه به لحاظ شخصیتی که احمد داشت، به در خانه او رفته و با وی بیعت کردند و او پیشاپیش جمعیت به مسجد پیغمبر رفت و خطبه‌ای خواند و به مردم گفت: "ای کسانی که با من بیعت نموده‌اید!

بدانید که من خودم با برادرم علی (علی بن موسی الرضا(ع)) بیعت کرده‌ام و او واجب‌الاطاعة است. بر من و شماست که از او اطاعت کنیم". سپس از منبر پایین آمده و به اتفاق همه مردم به در خانه برادرش رفته و با حضرت بیعت کردند.

درباره آمدن احمد بن موسی(ع) به ایران و انگیزه او گزارش‌های گوناگون وجود دارد و این قسمت از زندگی وی فاقد شفافیت است. برخی عقیده دارند. احمد در بغداد ساکن بود و آن گاه که خبر شهادت و درگذشت ناگهانی امام رضا(ع) را شنید، شدیداً ناراحت شد و گریه نمود. آن گاه با همراهانی بسیار (حدود سه هزار نفر) به خون خواهی و انتقام از مأمون خروج کرد و روی به ایران نهاد. بر پایه این گزارش او در قم و ری با سپاهیان مأمون جنگید و سرانجام به خراسان آمد و در جایی نزدیک اسفراین طی جنگ با لشکریان مأمون کشته شد.

بعضی دیگر باور دارند که احمد پیش از درگذشت امام رضا(ع) و مقارن با ولایت عهدی او همراه جماعتی قصد ایران کرده تا به برادرش ملحق شود. بر اساس این گزارش حرکت او به طرف فارس بود. این گزارش نیز به صورت‌های گوناگون بیان شده است. برخی آورده‌اند که عامل مأمون در نزدیکی شیراز با او جنگید. هنگامی که یاران احمد شنیدند امام رضا(ع) وفات یافته است، متفرق شدند و به سوی شیراز رفتند.

مورخان در خصوص شهادت و یا وفات و محل دفن احمد نیز اختلاف دارند.

این اختلاف مبتنی بر آن است که وی به اسفراین رفته و در آن جا به شهادت رسیده و یا در شیراز وفات یافته و یا به شهادت رسیده است.

برخی عقیده دارند وی در اسفراین به شهادت رسید و در همان جا دفن شد و زیارتگاه او همان جا است. بر این اساس قبر احمد در اسفراین و یا مکان‌های دیگر بوده و آرامگاه شیراز مربوط به احمد بن موسی نیست.

برخی دیگر باور دارند که احمد در شیراز در جنگ با عامل مأمون شهید شد و یا این که در شیراز مخفی شد و بعد وفات نمود و در همان جا دفن گردید.

امین بعد از گزارش آنانی که محل دفن احمد را اسفراین و یا مکان دیگر می‌داند، می‌نویسد: "... و هذا غریب مخالف للمشهور من ان مشهده شیراز...".

حقیقت امر آن است که به طور قاطع نمی‌توان گفت قبر وی در کجا است، ولی شواهد و قرائن دیدگاه آنانی را که قایل هستند شیراز محل دفن احمد می‌باشد، تأیید میکند و مشهور همین است.

محسن امین بعد از بیان عقیده آنانی که محل دفن احمد بن موسی را در اسفراین و یا مکان دیگر می دانند، می نویسد: این عقیده بعید و مخالف با عقیده مشهور است که محل شهادت و قبر او شیراز می باشد.

تاریخ وفات احمد دقیقاً معلوم نیست، ولی برخی تاریخ وفات را حدود 203 که همزمان با شهادت امام هشتم(ع) است ذکر نموده‌اند.

در مورد دلیل نامگذاری احمد بن موسی، به شاهچراغ گفته شده است که:

تا زمان امیر عضدالدوله دیلمی کسی از مدفن حضرت احمد ابن موسی (ع) اطلاعی نداشت و آنچه روی قبر را پوشانده بود تل گلی بیش به نظر نمی رسید که در اطراف آن، خانه های متعدد ساخته و مسکن اهالی بود.

از جمله پیرزنی در پایین آن تل، خانه ای گلی داشت و در هر شب جمعه، ثلث آخر شب می دید چراغی در نهایت روشنایی در بالای تل خاک می درخشد و تا طلوع صبح روشن است، چند شب جمعه مراقب می بود، روشنایی چراغ به همین کیفیت ادامه داشت با خود اندیشید شاید در این مکان، مقبره یکی از امامزادگان یا اولیاء الله باشد، بهتر آن است که امیر عضدالدوله را بر این امر آگاه نمایم، هنگام روز پیرزن به همین قصد به سرای امیر عضدالدوله دیلمی رفت و کیفیت آنچه را دیده بود به عرض رسانید. امیر و حاضرین از بیانش در تعجب شدند.

درباریان که این موضوع را باور نکرده بودند، هر کدام به سلیقه خود چیزی بیان کردند. اما امیر که مردی روشن ضمیر بود و باطنی پاک و خالی از غرض داشت فرمود: اولین شب جمعه شخصا به خانه پیرزن می روم تا از موضوع آگاه شوم. چون شب جمعه فرا رسید شاه به خانه پیرزن آمده و دور از خدم و حشم آنجا خوابید و پیرزن را فرمود هر وقت چراغ روشن گردید مرا بیدار کن. چون ثلث آخر شب شد پیرزن بر حسب معمول روشنایی پرنوری قوی تر از دیگر شب های جمعه مشاهده کرد و از شدت شغفی که به وی دست داده بود بر بالین امیر عضدالدوله آمده و بی اختیار سه مرتبه فریاد زد: «شاه! چراغ».

امیر بیدار شد و ناگهانی از خواب پریده و چشمش را متوجه سمتی نمود که پیرزن چراغ را به او نشان می داد و چون علنا و آشکارا چشمش نور چراغ را دید در شگفتی عجیب بماند و چون رو به سمت چراغ بر بالای تل برآمد اثری از چراغ ندید و چون به پایین آمد باز نور چراغ با روشنایی زیاد خود نمایی می کرد، خلاصه اینکه امیر شخصی را جهت کاوش در آن منطقه مامور می کند و..... مقبره فرزند ارشد موسی بن جعفر(ع) حضرت شاهچراغ پیدا می گردد و به دستور امیر بر بالای آن جایگاهی ساخته می شود که تا امروز زیارتگاه عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت می باشد. /س

چرا شاه چراغ؟

منبع : , اختصاصی پایگاه حوزه

شه چراغی و مشکوه مشکوی توحید

مه مضیی و مرآت جلوه یزدان

بذات اکمل و اکمل زهر چه در گیتی

به نام احمد و احمد زهر که در کیهان

شاه در لغت به معنای اصل و خداوند و مهتر و بزرگ است. سلاطین و حاکمان چون خود را از سایر مردمان برتر می پنداشتند، خود را منتسب به این کلمه می نمودند. غافل از آنکه حقایق همیشه ثابت اند و مجازات با جلوه کوتاهی نابود می شوند و سلطان حقیقی خداوند و اولیاء اوست.

در لغت نامه های معتبر کلمه «شاه» چنین معنی شده است: «هرچیز که در بزرگی و خوبی به حسب صورت و معنی از امثال خود ممتاز باشد.» استفاده از کلماتی مانند شاه مردان و شاه نجف (لقب حضرت علی علیه السلام) و شاه کربلا و شهیدان، سیدالشهدا (لقب حضرت امام حسین علیه السلام) در میان شیعیان فارسی زبان بسیار متداول است.

چراغ وسیله ای برای ظهور روشنی در برابر تاریکی و ظلمت است، چون «چراغ هدایت». بدین سبب ائمه اطهار به چراغ های فروزان تشبیه شده اند: «السلام علی ائمه الهدی و مصابیح الدجی» سلام بر شما پیشوایان هدایت و چراغ های فروزان تاریکی ها. و به همین مناسبت گویند: «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة» «به درستی که حضرت ابا عبدالحسین چراغ هدایت و کشتی نجات است.

شاه به معنی بزرگ و بزرگوار و پاک نژاد و شریف از هر طبقه است و چراغ روشنایی و نور است. بنابراین شاه چراغ، به معنی نورانی ترین چراغ است.

شاه چراغ علیه السلام لقب با برکت سید السادات، امیر احمد، فرزند هفتمین نور آسمان امامت است و شهرت آن در نزد شیعیان به خصوص ایرانیان از «احمد بن موسی علیه السلام» افزون تر است.

پیدا شدن مدفن احمد بن موسی و ارتباط آن با نام شاه چراغ

درباره پیدا شدن مدفن حضرت احمد بن موسی حکایتی نیز نقل شده است که توجه به آن دلیل نامیده شدن آن حضرت به «شاه چراغ» را نیز روشن می کند:

تا زمان «امیر عضدالدوله دیلمی» کسی از مدفن حضرت احمد بن موسی (ع) اطلاعی نداشت و آنچه روی قبر را پوشانده بود تل گلی بیش به نظر نمی رسید که در اطراف آن، خانه های متعدد ساخته شده بود. از جمله پیرزنی در پایین آن تل، خانه ای گلی داشت و در هر شب جمعه، ثلث آخر شب می دید چراغی در نهایت روشنایی در بالای تل خاک می درخشد و تا طلوع صبح روشن است، چند شب جمعه مراقب می بود، روشنایی چراغ به همین کیفیت ادامه داشت با خود اندیشید شاید در این مکان، مقبره یکی از امامزادگان یا اولیاء الله باشد، بهتر آن است که امیر عضدالدوله را بر این امر آگاه نمایم.

هنگام روز پیرزن به همین قصد به سرای امیر عضدالدوله دیلمی رفت و کیفیت آنچه را دیده بود به عرض رسانید. امیر و حاضرین از بیانش در تعجب شدند. درباریان که این موضوع را باور نکرده بودند، هر کدام به سلیقه خود چیزی بیان کردند. اما امیر که مردی روشن ضمیر بود گفت: «اولین شب جمعه شخصاً به خانه پیرزن می روم تا از موضوع آگاه شوم»

چون شب جمعه فرا رسید شاه به خانه پیرزن آمده و دور از خدم و حشم آنجا خوابید و پیرزن را فرمود هر وقت چراغ روشن گردید مرا بیدار کن. چون ثلث آخر شب شد پیرزن بر حسب معمول روشنایی پرنوری قوی تر از دیگر شب های جمعه مشاهده کرد و از شدت شغفی که به وی دست داده بود بر بالین امیر عضدالدوله آمده و بی اختیار سه مرتبه فریاد زد: «شاه! چراغ»

امیر بیدار شد و ناگهانی از خواب پریده و چشمش را متوجه سمتی نمود که پیرزن چراغ را به او نشان می داد و چون علنا و آشکارا چشمش نور چراغ را دید در شگفتی عجیب بماند و چون رو به سمت چراغ بر بالای تل برآمد اثری از چراغ ندید و چون به پایین آمد باز نور چراغ با روشنایی زیاد خود نمایی می کرد، خلاصه اینکه امیر شخصی را جهت کاوش در آن منطقه مامور می کند و... مقبره فرزند ارشد موسی بن جعفر (ع) حضرت شاه چراغ پیدا می گردد و به دستور امیر بر بالای آن جایگاهی ساخته می شود که تا امروز زیارتگاه عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت است.

چرا به احمد بن موسی (ع)، شاهچراغ می گویند؟

خبرگزاری فارس: چرا به احمد بن موسی (ع)، شاهچراغ می گویند؟

خبرگزاری فارس: شاید برای شما هم این سوال پیش بیاید که چرا به امامزاده احمد بن موسی (ع) شاهچراغ می گویند؟

به گزارش سرویس فضای مجازی خبرگزاری فارس به نقل از افکار نیوز، به دلیل نامشخص بودن روز ولادت حضرت احمد بن موسی(ع)، شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال 1388 روز ششم ذیقعدة یعنی پنجمین روز از دهه کرامت را به نام روز بزرگداشت احمد بن موسی شاهچراغ جهت ثبت در تقویم مناسبت‌های ملی - اسلامی کشور تصویب کرد.

حضرت سید امیر احمد(ع) ملقب به شاهچراغ و سیدالسادات الاعاظم، فرزند بزرگوار امام موسی کاظم (علیه السلام) است؛ پسران امام هفتم (علیه السلام) بنا به مشهور 19 نفر هستند؛ حضرت احمد بن موسی(ع) و محمد بن موسی(ع) از یک مادر که (ام احمد) خوانده می‌شد متولد شدند؛ آرامگاه ایشان اکنون در شهر شیراز، میعادگاه عاشقان است.

شاید برای شما هم این سؤال پیش بیاید که چرا به امامزاده احمد بن موسی(ع)، شاهچراغ می‌گویند؟ روایتی در این باره که در کتابی تاریخی نقل شده است را در اینجا نقل می‌کنیم.

«تا زمان امیر عضدالدوله دیلمی کسی از مدفن حضرت احمد ابن موسی (ع) اطلاعی نداشت و آنچه روی قبر را پوشانده بود تل گلی بیش به نظر نمی‌رسید که در اطراف آن، خانه‌های متعدد ساخته و مسکن اهالی بود.

از جمله پیرزنی در پایین آن تل، خانه‌ای گلی داشت و در هر شب جمعه، ثلث آخر شب، می‌دید چراغی در نهایت روشنایی در بالای تل خاک می‌درخشد و تا طلوع صبح روشن است؛ چند شب جمعه مراقب بود، روشنایی چراغ به همین کیفیت ادامه داشت؛ با خود اندیشید شاید در این مکان، مقبره یکی از امامزادگان یا اولیاء الله باشد، بهتر آن است که امیر عضدالدوله را بر این امر آگاه کنم؛ هنگام روز، پیرزن به همین قصد به سرای امیر عضدالدوله دیلمی رفت و کیفیت آنچه را دیده بود به عرض رسانید.

امیر و حاضرین از بیانش در تعجب شدند، درباریان که این موضوع را باور نکرده بودند، هر کدام به سلیقه خود چیزی بیان کردند؛ اما امیر که مردی روشن ضمیر بود و باطنی پاک و خالی از غرض داشت فرمود: اولین شب جمعه شخصاً به خانه پیرزن می‌روم تا از موضوع آگاه شوم.

چون شب جمعه فرا رسید، شاه به خانه پیرزن آمده و دور از خدم و حشم، آنجا خوابید و پیرزن را فرمود هر وقت چراغ روشن شد، مرا بیدار کن؛ چون ثلث آخر شب شد پیرزن بر حسب معمول روشنایی پرنوری قوی‌تر از دیگر شب‌های جمعه مشاهده کرد و از شدت شعفی که به وی دست داده بود، بر بالین امیر عضدالدوله آمده و بی‌اختیار 3 مرتبه فریاد زد: «شاه! چراغ» و از آن به بعد به شاه چراغ، معروف شد.»